

بی اهمیت ها

با اوجگیری بحث در باره سولیداریته و ضرورت افشای این نهاد سرمایه داری جهانی برای به انحراف کشیدن جنبش کارگری، بار دیگر صف بندی گرایشات سیاسی در راستای منافع جنبش و یا در تضاد با آن آشکارتر شد. در واقع مرزبندی و یا همسو شدن با این نهاد کثیف، برشی دیگر در جنبش ایجاد نمود تا هر چه بیشتر جنبش دچار پالایش گردد و ماهیت جریانات پرو آمریکایی و مدافع هر شکل از سرمایه داری، آشکارا در تقابل با سوسیالیسم کارگری قرار گیرد.

نهاد سولیداریته که به موازات رشد جنبش کارگری در جهان فعال شده و امپریالیسم سرمایه گذاری هنگفتی در این زمینه در جهت نفوذ از طریق سولیداریته انجام داده است، به دلیل گامهایی که در جهت مرزبندی با این نهاد سرمایه داری در حال شکل گیری است می رود تا نقش این نهاد کثیف را در هم بریزد و معیار دیگری در راستای سوسیالیسم کارگری پیش پای فعالین طبقه قرار دهد.

فعال شدن این نهاد در جهان و بخصوص در آمریکای لاتین و آسیا زنگ خطری است برای جنبشهای کارگری و بر هر فعال کارگری بنا به موقعیت خود ضروری است تا در مبارزه سولیداریته از منافع جنبش دفاع کنند و اجازه ندهند سیاستهای جدید سرمایه داری در راستای به انحراف کشیده شدن جنبش به بار بنشینند.

در ایران بنا به شرایط و رشد گرایش سوسیالیستی، این نهاد در ابتدای راه دچار چالش گردیده و مرزبندی با این جریان در حال شکل گیری به مثابه یک معیار در صف بندی گرایشات می باشد. از یکسو جریانات راست جنبش با بی مورد دانستن مسئله سولیداریته سعی نمودند تا موضوع را به حاشیه برانند. اما با اوج گیری مباحث و آشکار شدن بیشتر نقش این جریان در اینجا و آنجا و فعالیت سیستماتیک آن، انقلابیون سوسیالیست و کارگر را فعال نمود و متقابلا جریانات ضد کارگری که سعی داشتند با سکوت مسئله را تمام کنند، مجبور به موضعگیری شدند و یا خواهند شد.

همانطور که توضیح داده شد بحث در این مورد و افشای ماهیت سولیداریته در هر گام بر همه فعالین سوسیالیست جنبش کارگری ضرورت دارد و این موضوعی نیست که برای یکبار بتوان پرونده آنرا بست، چرا که این نهاد و نهادهای مشابه و مهره های آن تابع یک سیاست مقطعی نبوده و نیستند و از هر طریق ممکن سعی در نفوذ در جنبش کارگری خواهند داشت و برنامه ای دراز مدت و خزانده را تعقیب می کنند. آنچه که من در اینجا و در حاشیه این بحث می خواهم عنوان نمایم، مسئله بر خورد جریانی بنام حکمتیستهاست که فقط ریشه در تقابل از زاویه راست با این موضوع را ندارد. این گرایش همانند دیگر مدافعان راست و لیبرال جنبش که بنوعی سعی نمودند نقش سولیداریته را کم رنگ نشان داده و عملا آنرا از زیر ضرب خارج نمایند، بر اساس موقعیت راست و لیبرالی صورت می گیرد، و حتی بسیار فعالتر و علنی تر از مدافعان شرمگین سولیداریته ظاهر شده و کار را بجایی رسانده که علنا مدافع سولیداریته این نهاد سرمایه داری جهانی علیه جنبش کارگری، شده و پول گرفتن از این جریان و هر جریان دیگر سرمایه داری را توجیه می کند. این دیگر شاهکار آخرین پرده نمایش حکمتیستهاست، نمایش تراژدی که عمق فاجعه را در مورد آنها نشان می دهد. اما این سکه روی دیگری هم دارد که من در اینجا ضروری می بینم به آن اشاره کنم.

موضوع این است که این جریان از یکسو پس از وقایع جنبش دانشجویی و درسهایی که این وقایع به دنبال داشت و شکست کامل در پروژه های غیر واقعی مثل گارد آزادی و کسب قدرت با اهرمهای ذهنی متکی به نیروی دو سه درصدی و ... کاملا از صحنه سیاسی ایران در داخل کشور محو شد و به جریانی کاملا خارج کشوری تبدیل

گردید و به موازات این مسئله رشد بیش از پیش سوسیالیسم کارگری را شاهد بودیم. خارج شدن این جریان از گردونه فعالیت سیاسی در ایران آنها را بر آن داشته تا در این مقطع با فحاشی و جارو جنجال و تهمت های کم سابقه به جریانات سوسیالیست و کارگری، شرایطی بوجود بیاورند تا بار دیگر مطرح گردند و مورد خطاب قرار گیرند. در این راه آنها چنان به این سیاست کثیف تکیه کردند که به سیاست کلی آنها تبدیل شده و هر فعالی از آنها فقط در این مجرای می تواند حرکت نماید. آنها همه کمونیستها و فعالین کارگری را که نسبت به سولیداریته موضع داشته باشند پلیس می نامد و مورد فحاشی قرار می دهند. در این راه آنها از هیچ تهمت زدنی غافل نمی شوند و در راه پیشبرد سیاست کثیف سنگ تمام گذاشته اند. تنها از این طریق ممکن گردید که بار دیگر نیم نگاهی به این بی اهمیتهای بشود. آنها کار را بجایی رسانده اند که می گویند تمام فعالین کومله در داخل کشور عامل پلیس هستند و گارد آزادی باید از آنها فاصله بگیرد. واقعا ابتذال چه حد و مرزی برای اینها دارد؟ آیا یک جو اخلاق انقلابی در وجود اینها باقی مانده؟

تنها نتیجه ای که از این ماجرا می توان گرفت این است که مبارزه علیه مرکز همبستگی آمریکایی- سولیداریته- از اهمیت قابل توجهی برخوردار است که در پروسه ای دراز مدت باید به آن پرداخته شود و یک راس این مبارزه، مبارزه نظری در نقد مدافعان این سیاست و یا کمرنگ کنندگان جریان سولیداریته است، اما حکمتیستها جریان کاملاً بی اهمیتی هستند که تنها از طریق این سیاست کثیف سعی دارند، حتی برای لحظه ای کوتاه هم که شده بار دیگر نظرها را به خود جلب کنند، حتی اگر این نظرها باعث افزایش کینه و بی اهمیت تر شدن آنها بشود.

لنا

بهمن ۸۷